

خردسالان

# گویا

سال ششم

شماره ۳۰۲، شنبه

۳۰ شهریور ماه ۱۳۸۷

۴۰۰ تومان



# خردسانان

# دوست

به نام فداوند بفشندهی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶		مهمنانی	۳		با من بیا ...
۱۸		راه خانه	۴		موش فلفلی
۲۰		قصه‌ی حیوانات	۷		نقاشی
۲۲		بازی	۸		فرشته‌ها
۲۴		کاردستی	۱۰		الاغ عروسک
۲۵		فرم اشتراک	۱۱		جدول
۲۷		قصه‌های پنج انگشت	۱۲		جاها عوض!

• مدیر مسئول: مهدی ارگانی

• سردبیران: اشتبان اعلا، مرجان کشاورزی آزاد

• تصویرگر: محمدحسین صلوانیان

• کرافتیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان

• لیتوگرافی و چاپ: مژسسه چاپ و نشر عروج

• امور مشترکین: محمدرضا ملزارده

• نشریاتی: تهران- خیابان انقلاب-چهار راه کالج، شماره ۹۶۲ نشر عروج

• تلفن: ۰۱۲۹۷-۶۶۷۰ و ۰۸۳۲-۶۶۷۰ نمبر: ۰۱۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربي گرامي



این مجموعه ویژه‌ی خردسانان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزش، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسانان از اهداف اصلی آن است. بزیدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# ماضی...



دوست من سلام.

من باد هستم. می‌وزم و ابرها را جایه‌جا می‌کنم. می‌وزم و برگ‌های خشک درخت‌ها را از شاخه‌جدا می‌کنم. می‌وزم و دریای آرام را پر از موج می‌کنم. توفان برادر من است و نسیم خواهرم.

این روزها، همراه پاییز به شهر تو آمدم تا برگ‌هارا جمع کنم و درختان را به خواب بسپارم.

اما حالا مهمان تو هستم، تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق  
بزنیم و به صفحه‌های رنگارنگ آن سفر کنیم.  
پس با من بیا ...



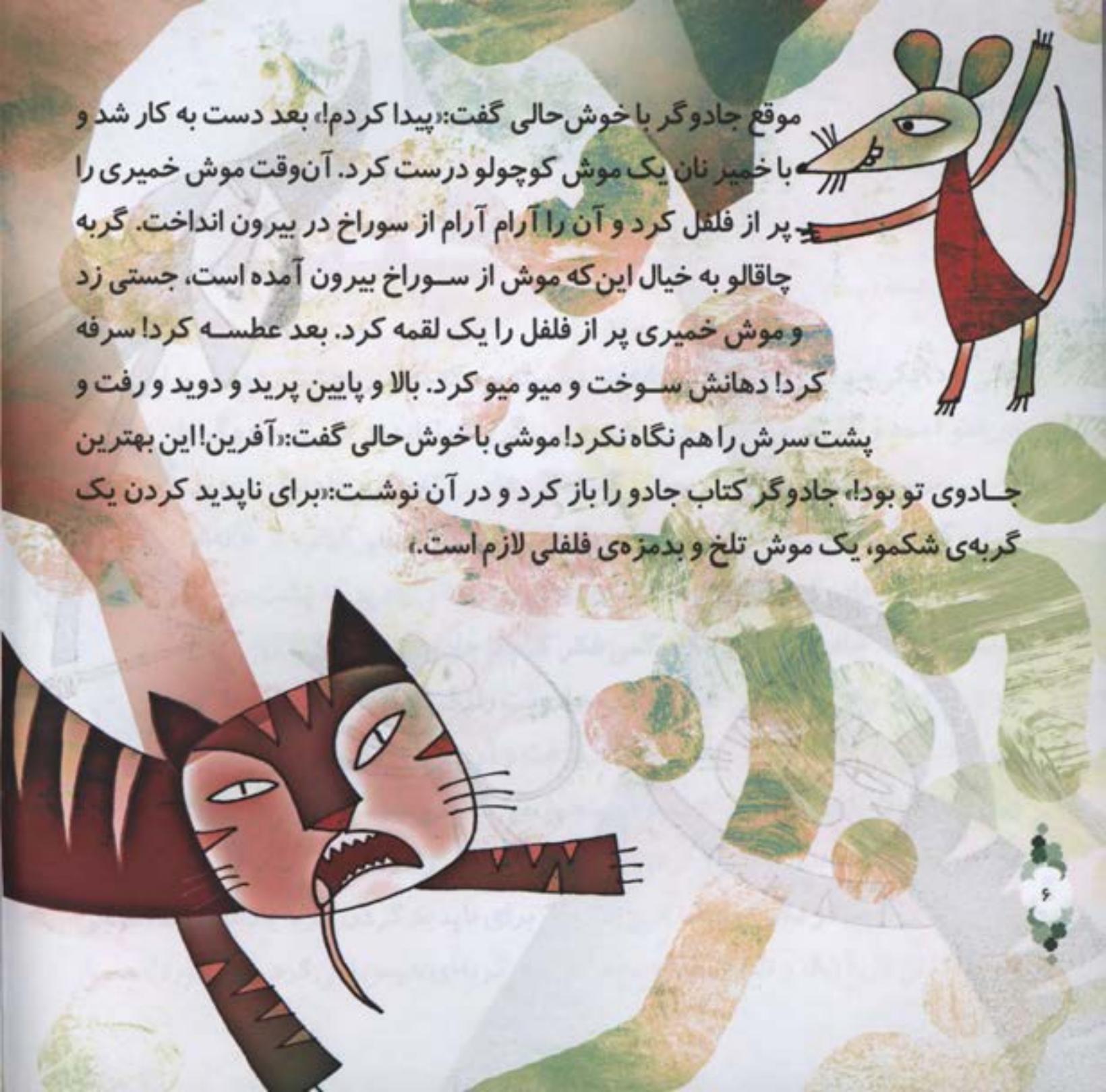


# موس فلفلی

• مرجان کشاورزی آزاد

یکی بود، یکی نبود. جادوگر توی خانه اش نشسته بود که موشی و حشت زده از سوراخ در تو آمد و گفت: «می توانی جادو کنی و این گربه را ناپدید کنی؟» جادوگر با تعجب پرسید: «کدام گربه را؟» موشی گفت: «گربه‌ای را که تا این جا دنبال من بود. همان گربه‌ای که چند روز است دور وبر لانه‌ام می‌چرخد و نمی‌گذارد از خانه‌ام بیرون بیایم.» جادوگر از پنجره نگاهی کرد و گربه‌ی چاقی را دید که پشت در ایستاده است. جادوگر گفت: «باید کمی فکر کنم تا جادوی ناپدید کردن گربه را به یاد بیاورم.» موشی گفت: «کتاب جادویت را بگرد. شاید توی آن نوشته باشی!» جادوگر به سراغ کتاب رفت و آن را ورق زد و ورق زد، اما چیزی پیدا نکرد. گربه به در پنջول می‌کشد و میو میو می‌کرد. موشی هم همین طور از ترس می‌لرزید. جادوگر راه رفت و فکر کرد. راه رفت و فکر کرد. اما هیچ جادویی برای ناپدید کردن گربه یادش نیامد. موشی گفت: «کاش من آن قدر تلخ و بدمزه بودم که هیچ گربه‌ای هوس نمی‌کرد مرا بخورد!» همین





موقع جادوگر با خوشحالی گفت: «پیدا کردم!» بعد دست به کار شد و  
با خمیر نان یک موش کوچولو درست کرد. آنوقت موش خمیری را  
پر از فلفل کرد و آن را آرام آرام از سوراخ در بیرون انداخت. گربه  
چاقالو به خیال این که موش از سوراخ بیرون آمده است، جستی زد  
و موش خمیری پر از فلفل را یک لقمه کرد. بعد عطسه کرد! سرفه  
کرد! دهانش سوخت و میو میو کرد. بالا و پایین پرید و دوید و رفت و  
پشت سرشن را هم نگاه نکرد! موشی با خوشحالی گفت: «آفرین! این بهترین  
جادوی تو بود!» جادوگر کتاب جادو را باز کرد و در آن نوشت: «برای ناپدید کردن یک  
گربه‌ی شکمو، یک موش تلخ و بدمزه‌ی فلفلی لازم است.»

# نوبت شنی



دایره های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





# نمایش فرم

مادرم نهاز می خواند که دایی عباس تلفن کرد. هرچه مادرم را صد ازدم، چوای نداد. به دایی عباس گفت: «مادر نهاز می خواند و چوای مرانمی دهد». دایی عباس گفت: «اگر نهاز می خواند، دیگر او را صد انگ من دوپاره تلفن می کنم». وقتی نهاز مادرم تمام شد، به او گفت: «دایی زنگ زده اما شما چوای ندادید». مادرم گفت: «خودت دیدی که نهاز می خواندم. وقت نهاز و عبادت خدا هیچ کاری مهم تر از نهاز نیست». گفت: «من این رانمی داشتم». مادرم کمی فکر کرد و گفت: «بگذار چیزی را برایت تعریف کنم». گفت: «قصه ای». مادرم گفت: «نه، قصه نیست». گفت: «بگویید». مادر جان نهاز را جمع کرد و گفت: «امام علی (ع) بسیار قوی و شجاع پودند. هیچ کدام از دشمنان اسلام قدرت مبارزه با اوراند اشتبند. امام علی (ع) در هر چند و مبارزه ای همیشه پیروز پودند و این پاعت شده بود که بدترین آدم های روی زمین برای به شهادت رساندن امام علی (ع) از حیله و نیرنگ استفاده کنند». پرسیدم: «آن هاچه کار کردند؟» مادرم گفت: «وقتی که امام علی (ع) نهاز می خواندند و به عبادت می پرداختند تمام فکر و قلبشان با خدا بود و به هیچ کس و هیچ چیز چز خدا فکر نمی کردند. برای همین هم یک روز وقتی که امام مشغول نهاز پودند، مردی که بد خواه امام و پیامبر بود با شمشیری که آن را به زهر آلوه کرده بود، به امام حمله کرد و ایشان را سر سچاره ای نهاز مجرح کرد. زخم امام علی (ع) آنقدر دردناک و سخت بود که ایشان بعد از سه روز از این زخم به شهادت رسیدند».

<sup>۸</sup> مادرم گرمه می کرد و حرف می زد. اشک های مادرم را پاک کرد و گفت: «اگر امام علی (ع) سر نهاز نبودند، هیچ کس چران نمی کرد امام را زخمی کند». مادرم مرا بوسید و گفت: «هیچ کس».

تلفن زنگ زد. مادرم گفت: «حتماً دایی عباس است!» اور قت تا تلفن را چوای پدهد و من چانه از او را سر چایش کذاشتیم.

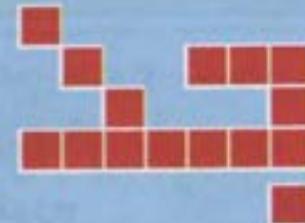
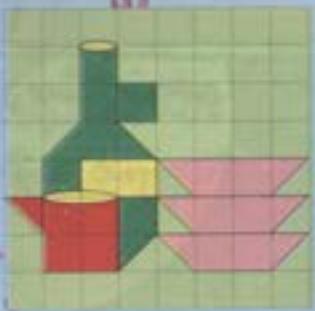


# الاغ عرسکی

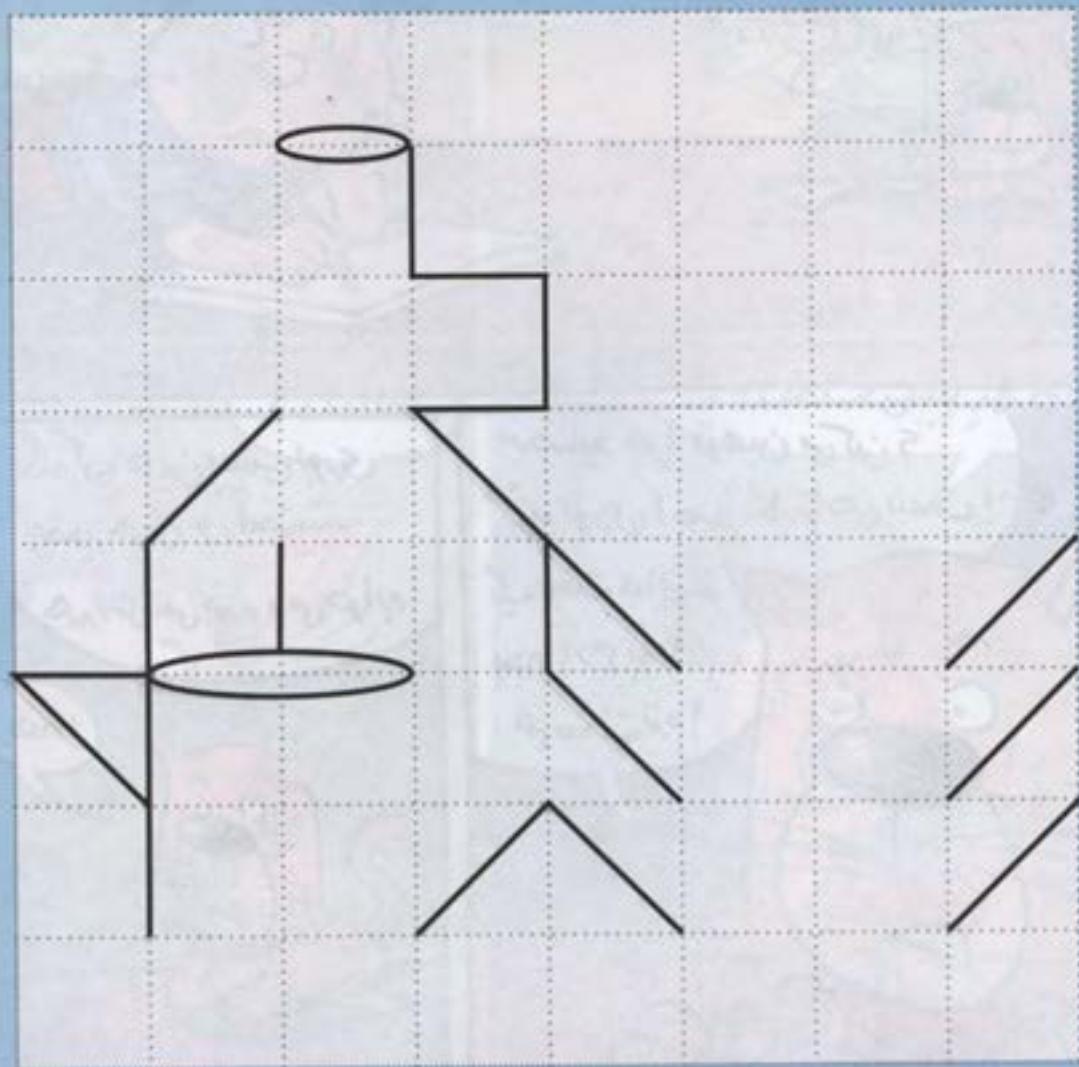
محمد رضا شمس



عروسمکم الاغ نازی داره  
الاغ اون گوش درازی داره  
یال داره، مو داره  
چشم داره، ابرو داره  
دست داره، پا داره، دم داره  
به جای کفش، زیر پاهاش سم داره  
الاغه عرعر می‌کنه!  
گوش منو کر می‌کنه!



جدول را کامل و رنگ کن.





الآن باید مشق بنویسیم  
بعد دیگن و بعدهم  
حساب ...

تازه مدرس ۹۵م باید برم ... خدا یا  
چقدر کارم سخته! کاش بچه‌ی  
آدم بودم



پیشید چرا توهین می‌کنی؟  
گریه بودن اصلاً کار راحتی نیست!  
یک وقت هایی از  
بچه آدم بودن  
هم سخت تره!



نگاه کن همین پیشی لوری  
چقدر خوش و راحته ...  
هر اش می‌خره و می‌خواهه









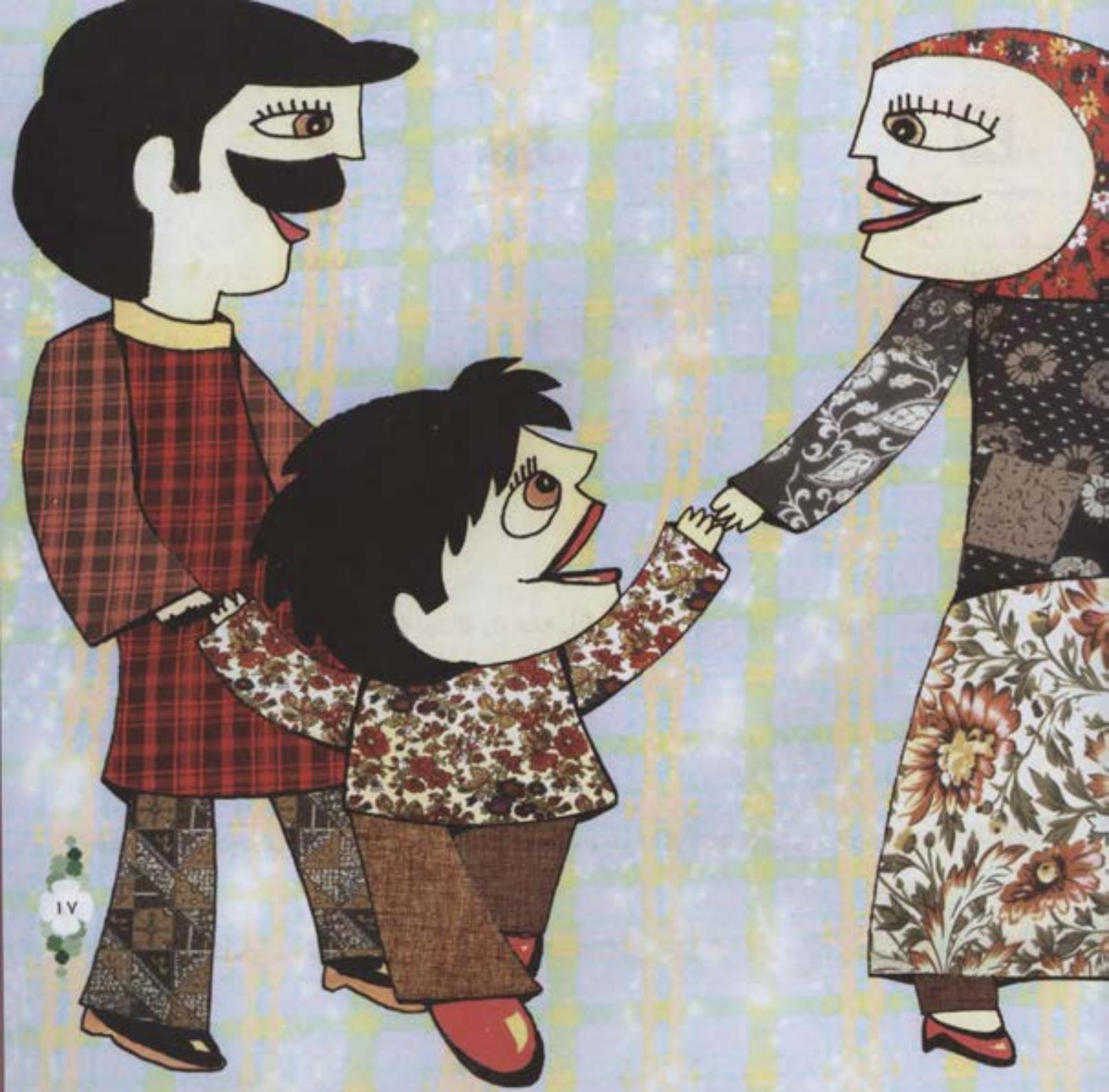
# چشم



ما می خواستیم به مهمانی برویم. پدرم کفش‌های مرا حسابی تمیز کرد و کفش‌های خودش و مادرم را واکس زد.  
مادرم لباس‌هاییمان را شست و آن‌ها را اتو کرد.  
وقتی کفش و لباس‌هاییمان را پوشیدیم. من دست آن‌ها را گرفتم و از خانه بیرون آمدیم.

دست‌های مادرم بوی صابون می‌داد و انگشت‌های پدرم را واکس سیاه کرده بود. اما توی مهمانی لباس‌های ما از همه تمیز‌تر بود و کفش‌هاییمان بیشتر از همه برق می‌زد!







با معرفی شخصیت‌های  
دانstan به کودک، از او  
بخواهید در خواندن دانstan  
شما را همراهی کند.



پروانه



پرنده



خرس



زنبور

# راه‌نمایی

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

برای گردش به دشت رفته بود که راه خانه را گم کرد. ناگهان را دید که بالای سر ش پرواز



می‌کرد. فریاد زد: «جان! صبر کن! پایین آمد و کنار نشست.» گفت: «راه



خانه‌ام را گم کرده‌ام. تو می‌دانی من از کدام طرف باید بروم؟» پرسید: «خانه‌ات کجاست؟»

گفت: «در دهکده‌ای نزدیک یک شهر پر از گل.» پرسم او نشانی گل‌ها



را خوب می داند، رفت و با گفت: «گل های نزدیک خانه ات  
بر گشت.



چه رنگی هستند؟ جواب داد: «همه رنگ و همه زیبا و خوش بود! صبر  
گفت: «زیبا و خوش بود!



کن بروم از پرسم. او حتماً می داند خانه‌ی تو کجاست! رفت و با  
بر گشت.



وقتی را دید با خوشحالی گفت: «من تو را می شناسم تو خوش‌صدایترین دهکده



هستی! پرسید: «پس خانه و دهکده‌ی مرا هم می شناسی؟» خندید و گفت: «خانه‌ی تو نزدیک



کندوی من است در دهکده‌ای نزدیک یک دشت پر از گل! از خوشحالی قو قولی قوقد و به دنبال



رفت. هم به دنبال رفتند. آنها خیلی دلشان می خواست خانه‌ی

را بینند. خانه‌ای که نزدیک یک دشت پر از گل‌های خوش بود و زیباست!



# نهاده کیمی



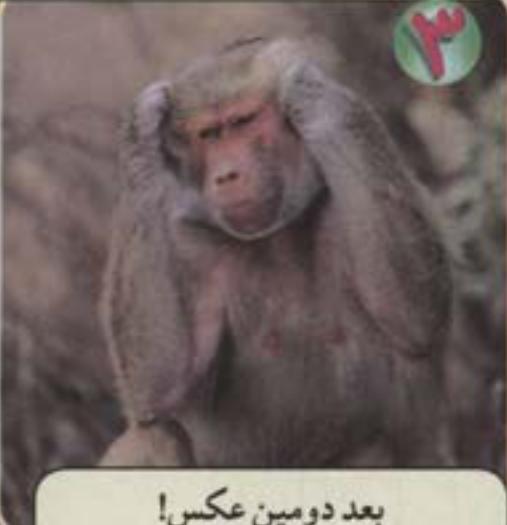
و آماده شد تا آقای عکاس اولین عکس را  
از او بگیرد.



خاکستری روی شاخه‌ی درخت نشسته بود که  
آقای عکاس را دید.



حالانوبت یک عکس زیبا با عینک آقای  
عکاس بود!



بعد دومین عکس!



اما خاکستری خوشحال بود. خیلی  
خوشحال!



همه با تعجب به کارهای او نگاه  
می‌کردند.



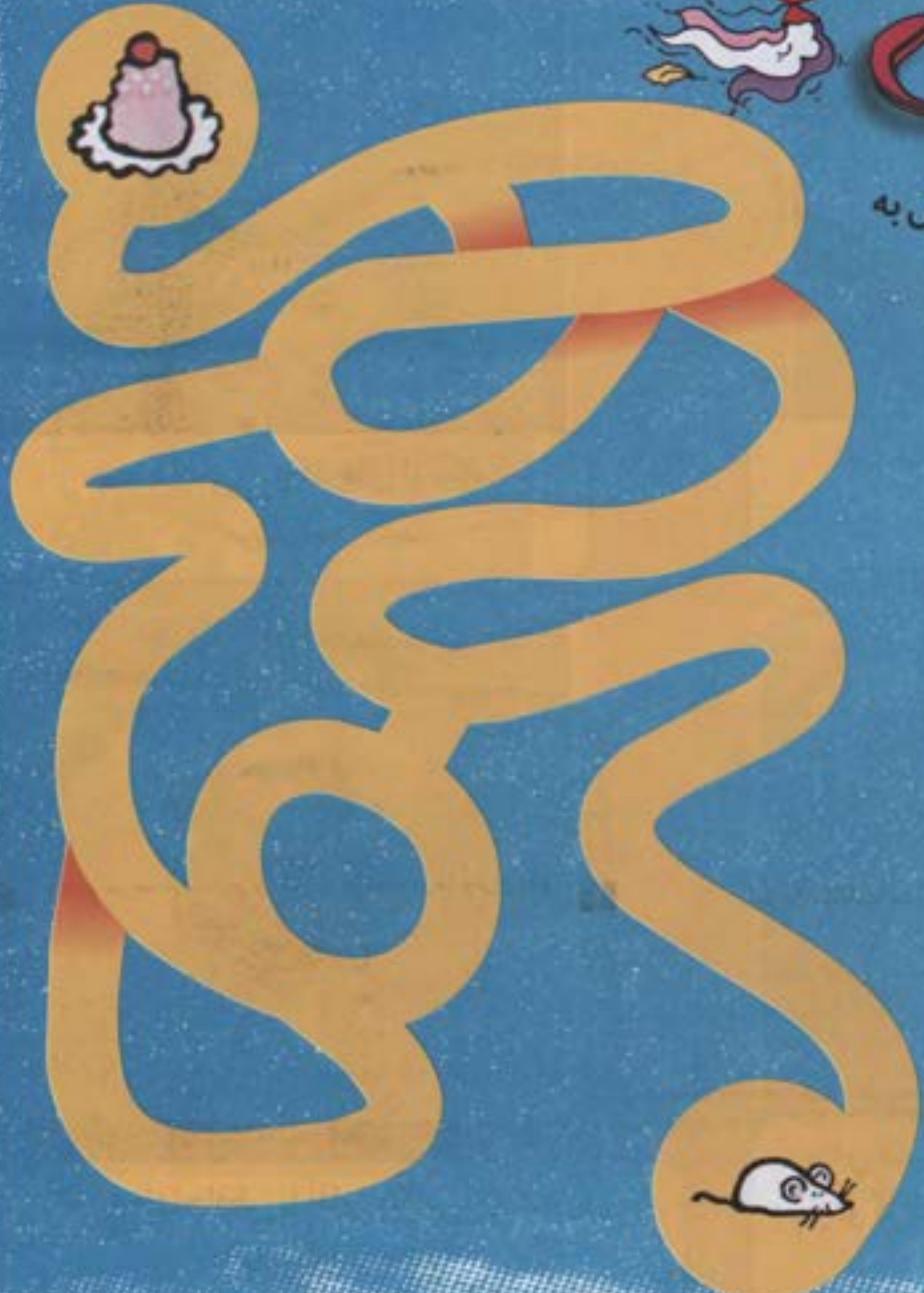
برای همین آقای عکاس یک عکس دیگر  
هم از او گرفت. عکس بوسه‌ی تشکر خاکستری  
از آقای عکاس!



موقع خداحافظی با آقای عکاس، خاکستری  
خیلی ناراحت شد.

# بازی

مدادت را بردار و راه رسیدن موش به  
شیرینی را نشان بده؟



# اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراك دوست نوجوانان را برايش بگيريد

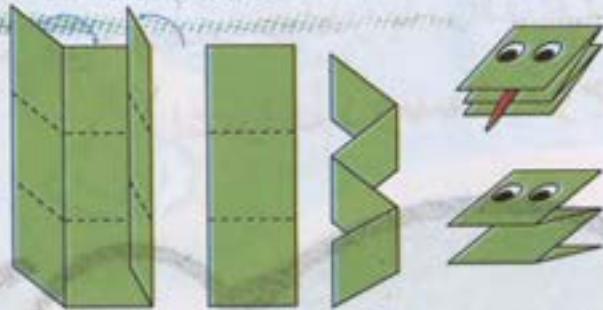


قابل توجه مقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خاور میانه(کشور های همچو) ۰۰۰۰ اریال  
آرژیا، افریقا، زاپن ۱۱۰۰ اریال  
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ ریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند. می توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

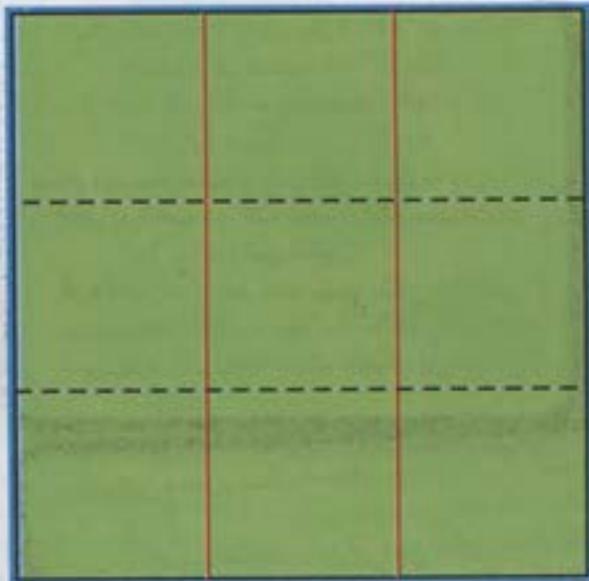
بهای اشتراك تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال  
مبلغ اشتراك را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظيم و نشر آثار امام (ره) واريز کنيد  
(قابل پرداخت در كلیه شب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراك را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایيد.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراك خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل  
پرداخت در كلیه شب بانک ملی در ایران واريز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراك مجله دوست نوجوانان

# گاردنی



این شکل‌ها را از روی خط آبی قیچی کن.  
صفحه‌ی سبز رنگ را از قسمت - - - به پشت تا بزن.  
حالا از روی خط قرمز آن را مانند شکل تا بزن.  
چشم‌ها و زبان را در جای مناسب بچسبان.  
حالا تو یک مار داری که می‌تواند دهانش را باز و بسته کند.



# درویش

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۲

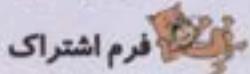
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،  
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.  
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴۱۱۸۷۵۰۰۱۰۰۴  
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.  
آدرس، اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مکان بیمارستان مهرگان، نایندگی چاب و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۶۸۳۷-۷۶۶۷ در میان بگذارید



فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضا:



نیازی فرستند:

جای تمبر

نشر و نجاح

نشانی گیرنده

تهران . خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com  
کامپیوٹر



دست کودک را  
در دست بگیرید  
و در حمال بازاری با  
انگلستان او این شعر  
را بخوانید

# پنجه های زانه سه

مصطفی رحماندوست



اولی گفت: «خوشگلم و کوچکم، استکانم.»

دومی گفت: «هیکل من گنده تره، لیوانم.»

سومی گفت: «فنجانم و دسته دارم  
گل های زیبای مرا بینید!»

چهارمی گفت: «من نباشم چه می کنید؟

من سینی ام، رو تن من بنشینید.»

پنجمی گفت: «من قوری ام، ها دارم و هو دارم.

تو شکمم چایی خوش بو دارم.

روی تنم گل دارم،

داغم و قل قل دارم

چای می ریزم توی شما، لالالا

از همه تون عزیزترم، ماشالله

